

ضحاک انقلابی!

در ضمن خواندن داستانِ ضحاک به ابیاتی برمی خوریم که خواسته یا ناخواسته ادعای جنجالی شاملو را به یاد ما می آورد؛

بفرمود کردن به در بر خروش	که « ای نامدارانِ بسیار هوش
نباید که باشید با سازِ جنگ	نه زین باره جویند کس نام و ننگ
سپاهی نباید که با پیشه ور	به یک روی جویند هردو هنر
یکی کارورز و یکی گرز دار	سزاوارِ هرکس پدید است کار
چو این کار آن جویند آن کار این	سراسر پر آشوب گردد زمین

شاملو ضمن آوردن ابیاتِ سوم و پنجم مدعی می شود که:

..... این به ما نشان می دهد که ضحاک در دوره ی سلطنت خودش که درست وسط دوره های

سلطنت جمشید و فریدون قرار داشته ، طبقات را در جامعه به هم ریخته ؛ بوده ...

ضبط کننده ی اسطوره (خواه فردوسی ، خواه مصنف خداینامک که مأخذ شاهنامه بوده)

کلک زده اسطوره یی را که بازگو کننده ی آرزوهای

طبقات محروم بوده به صورتی که در شاهنامه می بینیم درآورده و ازین طریق ، صادقانه از

منافع خود و طبقه اش طرفداری کرده . طبیعی است که در نظر فردی برخوردار از منافع نظام

طبقاتی ، ضحاک باید محکوم بشود و رسالت انقلابی کاوه ی پیشه ور بدبخت فاقد حقوق

اجتماعی باید در آستانه ی پیروزی به آخر برسد و تنها چرم پاره ی آهنگریش برای ترمیم

توده ها ، به نشان پیوستگی خلل ناپذیر شاه و مردم به صورت درفش سلطنتی درآید و

فریدون که بازگرداننده ی جامعه به نظام پیشین است و طبقات را از آمیختگی با

یکدیگر باز می دارد باید مورد احترام و تکریم قرار بگیرد¹

¹ متن کامل سخن رانی شاملو را اینجا ببینید: (برکلی کالیفرنیا ۱۹۹۱)

اگر حرف های شاملو را خلاصه کنیم می خواهد بگوید: «داستان ضحاک در شاهنامه روایتی جانب دارانه از حکومتی ست که از بهم ریختن بساط نظام طبقاتی دوران جمشید برآمده و سویی انقلابی دارد، شاملو کاوه را کسی مثل شعبان جعفری می بیند که سردسته ی اوباش است و اجیر شده تا اشراف از قدرت بدورافتاده را باز بر سر کار آورد.»

اکنون اگر به شاهنامه برگردیم به سه دلیل می توان این نگاه را نقد و رد کرد:

۱) ادعای شاملو نادرست است چون انگیزه ی طبقاتی فردوسی را بر هدف او برتری می دهد.

۲) ادعای شاملو نادرست است چون فرض می کند که مردم خواهان برانداختن حکومت های سلطنتی بوده اند.

۳) ادعای شاملو نادرست است چون فردوسی به بهم ریختگی طبقاتی اشاره می کند اما به برتری طبقاتی اشاره ی صریح ندارد.

۱- فردوسی پروژه محور² است

فردوسی شاهنامه را -اگر نگوئیم «از آغاز»- دست کم از مراحل به بعد به صورت یک «پروژه» می دیده است. این پروژه را به طور خلاصه می توان «فراهم آوردن تاریخ و فرهنگ ایرانیان از ابتدا تا حمله ی اعراب به منظور تقویت احساس مشترک ملی و ترمیم زخم های اقوام ایرانی» تعریف کرد. این ادعا را از دو طریق می توان ثابت نمود نخست از شواهد متعددی که درون متن است و دوم نتایجی که شاهنامه و شاهنامه خوانی پس از خود به بار آورد.

وحدتی که بر سراسر این کتاب بزرگ حاکم است نیز بر این امر دلالت می کند؛ محمد امین ریاحی در کتاب «درباره ی فردوسی» (ص ۱۷۸) می نویسد: وحدت

2 مراد از پروژه محور این است که نویسنده خودآگاهی آرمانی خود را بر ناخودآگاهی طبقاتی/اجتماعی/تربیتی خود مسلط کند

موضوعی و آرمانی و انسجام و هماهنگی و یک پارچگی در سراسر آن (شاهنامه) چنان است که گویی همه در یک روز ، نه در تمام عمر شاعر از جوانی تا پیری سروده شده است»

توجه باید داشت که داستان ضحاک در شاهنامه قصه ی نخستین دشمن خارجی ست که تاج و تخت ایرانیان را غصب می کند . شاهنامه در پایان نیز با حمله ی اعراب مواجه است که منجر به بر باد رفتن تاج و تخت می شود . این که ضحاک عرب تبار است و خوی اهریمنی دارد بیشتر از آن که معلول کتمان یک قیام مردمی باشد مبین وحدت ساختاری شاهنامه است .

وقتی کسی پذیرفت که فردوسی یک پروژه ی ملی را با هدف مخاطب قراردان اقشار مختلف اجتماعی دنبال می کند ، باور این نکته خیلی دشوار خواهد شد که ناشیانه یک چهره ی مردمی و محبوب را به اسم ماردوش و خونخوار لجن مال کند و متقابلا اجامر و اوباش را برکشد و تمجید نماید . بلکه همان گونه که یاد شد فردوسی اگر بر ساخته ای هم در داستان ضحاک از خود افزوده باشد در جهت عربی کردن قصه ی ضحاک است . اشاره به مار های روئیده بر شانه های ضحاک نیز تا حدی یادآور وضعیت جغرافیایی اعراب بدوی است . به ابیاتی که از زبان دستور هرمزد در تحقیر تازیان سروده بنگرید :

ندارم به دل بیم از تازیان // که از دیدشان دیده دارد زیان
که هم مار خوارند و هم سوسمار // ندارند جنگی گه کارزار

در شاهنامه به قدر کافی فرصت برای به رخ کشیدن جایگاه طبقاتی فردوسی هست که نیازی به برساختن یک قهرمان دروغین نباشد .

۲) مردم خواهان برانداختن حکومت های سلطنتی نبوده اند .

اگر به جزئیات دو گناه بزرگ ضحاک توجه کنیم در می یابیم که توده های شهری و احیانا روستایی ایرانی در زمان فردوسی از چه چیزهایی بیمناک بوده اند . ضحاک از سویی بیدادگر ، خون خوار ، جوان گش ، حریص در خوردن (به ویژه گوشت) و خودکامه است و از سوی دیگر به مرز و حریم اهمیتی نمی دهد . این گناه دوم را هم

در اسارتِ خواهرانِ جمشید می بینیم ، هم در تزویجِ دیو و آدمی و هم در سفرهایی که برای تغذیه‌ی مارهایش می رفت و آخرین سفرش هم به هندوستان بود. همه‌ی این کژرفتاری‌ها با وجودِ یک پادشاهِ خوب قابلِ ترمیم اند . پادشاهِ خوب دو خصوصیتِ مهم دارد که هر یک می تواند یک دسته از این ضحاک صفتی‌ها را بپوشاند و محو کند . شاهِ خوب فر دارد و حریم « تبار و نژاد و زبان و مرز و آیین » را پاسداری می کند . همچنین پادشاهِ خوب دادگر است و به جوانان فرصت می دهد و خونِ به ناحق نمی ریزد . این که چنین باوری با مفهومِ دموکراسیِ روزگارِ ما سازگاری ندارد دلیل بر عدمِ اعتقادِ مردمِ روزگارِ فردوسی نیست .

دور شدن از آیینِ دیوانسالاریِ پسندیده در شاهنامه هر کسی را به تباهی می کشد . کی خسرو در اوجِ پیروزی از لغزش می هراسد و می گوید :

روانم نباید که آرد منی // بد اندیشی و کیشِ اهریمنی

شوم بد کنش همچو ضحاک و جم // که با سلم و تور اندر آیم بزم

۲) به هم ریختگی طبقاتی یا برتری طبقاتی؟

وقتی که فریدون پیروزمندانه - بااسب - واردِ کاخِ ضحاک می شود . مدتی ست که ضحاک آنجا را ترک کرده و جانشینِ مرموز و موقرش « کندر و » امور را اداره می کند . انگار بعد از این که کاوه‌ی آهنگر آنگونه پرهیاهو بر زمینِ همین کاخ پا نهاد و در حضورِ ضحاک و دیگران محضرِ بزرگان را پاره کرد و برپای افکند سایه‌ی بُهت همچنان بر سرِ کاخ سنگینی می کند . ضحاک گویا به هندوستان رفته و فریدون در غیابِ او کاخ را به مددِ جادو و بی خون ریزی تسخیر کرده است . فریدون از کندرو می خواهد که اسبابِ سلطنتِ ضحاک را آب بکشند و از خواهرانِ جمشید « شهرناز و ارنواز » می خواهد که به حمام بروند و ژولیدگی‌های ناشی از حرم

ضحاک را از روی و موی دورکنند .

کندرو که می داند ضحاک را کجا می شود پیدا کرد به سمت او حرکت می کند و با رفتن او وقت آن می رسد که فریدون حسابش را با حامیان ضحاک صاف کند . اما فریدون تصمیم می گیرد ایشان را به جایگاه واقعی خودشان برگرداند :

بفرمود کردن به در بر خروش	که « ای نامداران بسیار هوش
نباید که باشید با ساز جنگ	نه زین باره جویند کس نام و ننگ
سپاهی نباید که با پیشه ور	به یک روی جویند هردو هنر
یکی کارورز و یکی گرز دار	سزاوار هرکس پدید است کار
چو این کار آن جوید آن کار این	سراسر پراشوب گردد زمین

همانطور که گذشت شاملو دو بیت از این ابیات را شاهد آورده است . این دو بیت البته بهم ریختن طبقاتی را نشان می دهند اما وقتی که در کنار ابیات دیگر قرار می گیرند الزاما رنگ برتری طبقاتی به خود نمی گیرند .

فریدون کسانی را که حامیان ضحاک محسوب می شوند « نامداران بسیار هوش » خطاب می کند و در مقایسه ی دو گروه باهم از صفات « گرز دار » و « کارورز » استفاده می نماید که کمابیش بار جانبدارانه ی یکسانی دارند . اگر گفته ی شاملو درست بود روانشناسی فردوسی به ما می گوید که انتساب صفت ها رنگ جانب داری به خود می گرفت³ . این حالت محترمانه ای که در بیان فریدون هست گواهی می کند که سازندگان داستان و شخص فردوسی از موضع دشمنی طبقاتی سخن نمی گویند .

مهران راد

جون ۲۰۱۹

3 مقایسه کنید با دو بیت معروف در داستان رستم و اسفندیار که جانب داری فردوسی از آن می جوشد :

ببینیم تا اسب اسفندیار // سوی آخور آید همی بی سوار
و یا باره ی رستم جنگ جوی // به ایوان نهد بی خداوند روی

